فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc128835596)

[پیشگفتار 2](#_Toc128835597)

[مبحث دوازدهم 2](#_Toc128835598)

[احتمالات در مقام 2](#_Toc128835599)

[ان قلت 3](#_Toc128835600)

[جواب ان قلت 3](#_Toc128835601)

[مناقشه بر قول دوم 4](#_Toc128835602)

[جمع‌بندی 4](#_Toc128835603)

[قول چهارم 5](#_Toc128835604)

[اشکال 7](#_Toc128835605)

# اصول/ سیره معصوم/ادله

# پیشگفتار

دلیل دوم برای اثبات حجیت سیره معصوم، عبارت بود از آیه شریفه اسوه، **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**[[1]](#footnote-1)

ده بحث مقدماتی مطرح شد بعد پرداختیم به بحث‌های اساسی‌تری که یازدهمین بحث در باب اطلاق آیه بود و گفتیم که در اطلاق آیه می‌شود گفت یک اطمینانی وجود دارد یا لااقل قرائن و شواهد متعددی اطلاق را تأیید می‌کند ضمن اینکه اطلاق بر اساس مقدمات حکمت قاعده متعارف است قواعد و شواهدی آن اطلاق را تقویت می‌کرد.

# مبحث دوازدهم

در مبحث دوازدهم بحث مهم دیگری طرح شد و آن اینکه آیه افاده یک حکم الزامی و وجوب می‌کند؟ یا اینکه یک رجحانی استفاده می‌شود

## احتمالات در مقام

گفتیم که در مقام احتمالات حداقل چهار احتمال اینجا متصور است

۱- اینکه آیه دال بر وجوب باشد؛ این هیئت جمله خبریه در مقام انشاء مفید وجوب باشد

۲- اینکه این آیه و هیئت جمله خبریه آن به هر دلیلی مفید ندب و استحباب را افاده کند

۳- اینکه جامع بین وجوب و ندب در آیه مستعمل فیه و مقصود باشد آیه استعمال در رجحان جامع می‌شود البته قدر متیقن رجحان جامع ندب است استحباب است ولی عنوان ندب نمی‌آید که بارها گفته شده است که بین این دو یعنی ندب و رجحان تفاوت است گرچه رجحان جامع که مدلول باشد قدر متیقن آن این است که شبیه ندب است ولو اینکه به عنوان ندب آنجا پیدا نمی‌شود ولی الزام نیست نتیجه ندبی می‌شود چون نتیجه تابع اخص مقدمات است و قانون این است که هر جامعی که افاده شود ولی مصادیق مقول به تشکیک باشند حمل به اخص مقدمات می‌شود این احتمال سوم است که نتیجه شبیه ندب است.

به عبارت دیگر نتیجه این است که الزامی در کار نیست.

۴- این است که بگوییم در مفاد آیه شریفه هم وجوب و هم ندب است، هر دو، کلٌ بحسبه در مدلول هست که این ظرافتی دارد که خواهیم گفت و یک فرمولی دارد که جاهای دیگر گفته‌ایم اینجا هم خواهیم گفت.

اما احتمال اول سه چهار شاهد و مؤید و دلیل برای آن ذکر کردیم که:

۱- ظاهر جمله در مقام انشاء مثل خود امر و نهی وجوب است.

۲- سیاق آیه

۳- تأکیدات می‌تواند همان‌طور که اطلاق را افاده می‌کرد وجوب را هم افاده کند.

اما شواهدی که برای قول دو و سه می‌شود آورد خدشه در استدلالات قول اول است اگر کسی استدلالات قول اول و دلالت جمله بر وجوب را متزلزل کرد طبعاً آن فرو می‌ریزد یا می‌گوید ندب یا می‌گوید جامع. فرق این دو خیلی اهمیت ندارد.

بنابراین استدلال برای قول دو و سوم مناقشات و محاذیری است که برای قول اول وجود دارد. همان‌طور که اشاره شد عمده‌ترین قائلین قول دو و سه دارند و متوجه به قول اول و استدلالات قول اول می‌کنند این است که نمی‌شود ملتزم به این وجوب شد

برای اینکه اگر آن اطلاق را پذیرفته‌اید که اتباع حسن و تأسی نیکو همه رفتارهای رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم را در برمی‌گیرد همه مستحبات و واجبات و مباحات، آن اطلاق با این وجوب جمع نمی‌شود این یک پارادوکسی کار است کسی بگوید که واجب است شما از همه رفتارهای پیامبر اتباع کنید و تأسی بکنید و در رفتارهای پیغمبر بعضی رفتارهای مباح و مستحب باشد بگوییم اینجا هم واجب است اتباع بکنید این وجوب اتباع و تأسی با اطلاق آیه نسبت به مستحبات و غیر واجبات سازگار نیست.

این نکته اصلی است که کسانی که وجوب را اینجا کنار می‌گذارند دارند. در کلمات هم بوده است، این دو مسئله قابل جمع نیست.

و چون اطلاق پایش محکم است بنابراین باید از وجوب دست بردارید و بگویید وجوب نیست.

تأسی اقتدای عملی است منتهی اقتدای عملی محض نیست بلکه اقتدای عمل است به همان وجهی که عمل صادر می‌شده است که به نحو وجوب یا استحباب باشد اما درهرصورت این اقتدای عملی است واجب است اقتدای عملی بکنید یعنی عمل را با همان وجه بیاورید این با استحباب جمع نمی‌شود.

ممکن است کسی بگوید واجب است تأسی یعنی آن نیت و رفتار درونی تو باید هماهنگ با او باشد ولو اینکه در جایی مباح است و انجام نمی‌دهید ولی درعین‌حال هماهنگ با او هستی.

این واقعاً خلاف ظاهر است.

بعد خواهیم گفت تأسی عمل با آن وجه است شما در ذهن خود آن وجه را تصور کن، اعتقاد و التزام و آن امر قلبی و دل دادن که نیست اگر آن باشد درست است.

ممکن است کسی این را بگوید که تأسی یعنی التزام به نوع کار او داشته باش ولو التزام قلبی ولو به اینکه مباح را نیاوری، و مستحب را می‌خواهی بیاوری یا نیاوری، ولی همان را می‌پذیرید، این را ممکن است کسی بگوید ولی خلاف ظاهر است.

## ان قلت

این است که تأسی یعنی هماهنگی قلبی با متأسی و این در مستحبات و مکروهات و مباحات هم صادق است حتی اگر انجام ندهد

## جواب ان قلت

این است که ظهور لغوی تأسی این است که اقدام عملی است و عمل ملتزمانه است و عمل ملتزمانه این الزامی در مستحبات و مباحات در باب آن نیست و این خلاف ظاهر است

اطلاق نسبت به مستحبات بسیار محکم است چون این اطلاق پایش محکم است لذا وجوب را نمی‌شود پذیرفت این در نقطه مقابل، قول دو و سه می‌تواند تأکید بکند.

# مناقشه بر قول دوم

منتهی اگر کسی قول دو و ندب را بگوید با این استدلال، یک مناقشه‌ای را می‌شود وارد کرد و آن مناقشه به هم ریختن سیاق است، سیاق عتاب و خطاب به کسانی بود که احکام الزامی را عمل نمی‌کردند و همراهی پیغمبر در جنگ و مسائلی از این قبیل نمی‌کردند

حال بگوییم این مستحب است که از پیغمبر تأسی بکند این یک جوری از قله افتادن به حضیض است.

این جواب کسی است که بخواهد ندب را بگوید

شاید این جواب برای احتمال سوم نباشد که احتمال سوم یک رجحان جامع را می‌گوید. باز هم ممکن است کسی بگوید با این رجحان جامع سازگار نیست.

بنابراین هیئت جمله خبریه با این اطلاق ممکن است کسی از وجوب به سمت استحباب یا رجحان برگرداند اما درعین‌حال آن دلیل دوم که سیاق بود با این سازگار نیست. چون دو سه دلیل بر دلالت وجوب آوردیم.

یکی ظهور جمله خبریه در وجوب بود به طور طبیعی

دیگری سیاق آیه بود که این‌جور جاها سیاق را قبول داریم و نمی‌شود از سیاق دست برداشت

می‌گوییم این استدلال شما که به خاطر اطلاق نسبت به مستحبات دست از ظهور صیغه در وجوب برمی‌دارید این اهلا و سهلاً، اما سیاق را چه می‌کنید؟ نه قول دوم و حتی قول سوم با سیاق نمی‌توانند اینجا خودشان را درست کنند.

# جمع‌بندی

تا اینجا این شد که در حقیقت می‌گوییم دلالت آیه بر وجوب یک دلالت بسیار قوی است هم جمله خبریه در مقام انشاء است و از آن مهم‌تر سیاق است و تطبیق کبرای تأسی بر آن مسائل قبل، تطبیق این کبری بر صغریات آیه، و این که در صغریات الزامات وجود دارد نشان دارد این آیه حاوی الزام است و از طرف دیگر اطلاق است.

پس قول اول مستندات قوی داشت

قول دوم در مناقشه قول اول حرف‌های جدی دارد که نمی‌شود الزام را با اطلاق جمع کرد

بنابراین یک تعارضی اینجا مستحکم است و آن تعارض همان است در جاهای دیگر می‌گفتیم ولی نه به استحکام این آیه، در **﴿تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَی﴾**[[2]](#footnote-2) این تعارض را می‌گفتیم و خیلی جاها تعارض هیئت و ماده را می‌گفتیم ولی تعارض هیئت و ماده در این آیه بسیار قوی است.

از یک طرف هیئت می‌گوید الزام به تأسی است به خاطر سیاق و ظهور جمله خبریه و… مخصوصاً سیاق، می‌گوید الزام است

از طرف دیگر هفت هشت ده شاهد هست که این اطلاق دارد می‌خواهد بگوید تأسی از پیامبر در همه رفتار و اعمال اوست

این دو قرینه رودرروی هم ایستاده‌اند؛ آن که قائل به وجوب است، باید دست از اطلاق بردارد، نمی‌تواند هم وجوب و هم اطلاق را باهم جمع کند

آن که قائل به اطلاق است و شمول مستحبات است نمی‌تواند وجوب را بپذیرد.

این دو رودررو هستند و راه‌حلی که ما گفتیم راه‌حل چهارم است که نتیجه قول چهارم می‌شود

# قول چهارم

این است که تعارض بین این دو نیست، راه جمعی وجود دارد که این تعارض وجود ندارد، این‌جور نیست که تعارض مستقر باشد یا اطلاق ماده را در شمول به استحباب دست بشویید یا اطلاق هیئت در ظهور در وجوب را دست بردارید.

یکی از این‌ها را دست بردارید که اگر یکی ارجح بود آن را مقدم بدارید اگر نه، تعارض و تساقط می‌کند و نتیجه‌ عدم الزام می‌شود که آن هم در آیه یک جوری می‌شود که نتیجه در آیه‌ عدم الزام باشد باز سیاق با ذهن سازگار نیست که بپذیرد که بگوییم نتیجه این همه تلاش تعارض هیئت و ماده شد و تعارض ظهور جمله در وجوب با ظهور متعلق در شمول نسبت به استحبابات ساقط می‌شوند و ساقط که شد یک رجحانی باقی می‌ماند.

آن که ما می‌گفتیم که مستند و بنیاد برای این احتمال چهارم این است که هم ظهور هیئت و جمله خبریه و هیئت امر و نهی در وجوب یک ظهور اطلاقی است مستند مقدمات حکمت و هم ظهور ماده فی رسول الله اسوة در شمول به استحباب یک اطلاق مستند مقدمات حکمت است.

منتهی ممکن است کسی بگوید تعارضی نیست.

ما ظهور هیئت در وجوب را لازم نیست دست برداریم می‌گوییم مقدمات حکمت وجوب در هیئت وجود دارد مقدمات حکمت در اطلاق ماده هم وجود دارد منتهی در اطلاق وجوب و اطلاق هیئت می‌گوییم البته این اطلاق مقدمات حکمت است و وجوب را افاده می‌کند و کار خود را انجام می‌دهد و به یک جایی می‌رسد که در آنجا قرائنی هست که آنجا وجوب نیست.

آن قرینه، قرینه لبیه است که در مستحبات نمی‌شود این اطلاق وجوب سریان و جریان پیدا بکند

آن که استهجان دارد حمل مطلق یا عام است بر بعد از خروج به واسطه مقیدات و مخصصات، مطلق یا عام حمل بر فرد نادر بشود این مستهجن است

اما برای یک مجموعه‌ای بشود که عدد آن نادر نیست اگرچه در مقایسه با بقیه کمتر است، اقل و کمتر بودن استهجان ندارد نادر و قلیل بودن به نحو مطلق استهجان دارد.

ما می‌گوییم وجوب تأسی از آیه استفاده می‌شود، اطلاق آن ماده هم استحباب جای خود، چرا این راه را انتخاب بکنیم

کمتر از ظهورات اولیه دست برداشته‌ایم که بگوییم در این آیه وجوب تأسی است که با مقدمات حکمت اثبات می‌کنیم منتهی تا جایی که محذور ندارد، جایی که محذور عقلی دارد می‌گوییم اینجا مقدمات مثل مقید و مخصص است و نمی‌پذیریم از مقدمات حکمت دست برنمی‌داریم.

ما می‌گوییم اطلاق ماده هیچ مقیدی ندارد همه افعال نبی زیر پَر آیه است اطلاق هیئت گوشه‌ای از آن اشکال دارد چرا کل اطلاق را برداریم؟ یک جایی مقید است اگر به استهجان می‌رسیم دست برمی‌داشتیم. در **﴿تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَی﴾** هم این را می‌گفتیم منتهی آنجا یک خرده با تردید می‌گفتیم اما اینجا قرائن دو طرف خیلی قوی است حدود ده شاهد می‌گوید این آیه اطلاق دارد از آن طرف سیاق به این محکمی می‌گوید این آیه را از وجوب نمی‌شود تهی کرد این تعارض مطلق دارد یا از آن باید دست برداشت یا از این.

می‌گوییم خیر، اطلاق ماده جای خود محفوظ اطلاق هیئت هم جای خود محفوظ منتهی یک جایی قرینه لبیه داریم که اینجا اطلاق هیئت تخصیص خورده است

نتیجه این می‌شود این آیه هم‌زمان یک وجوب را می‌آورد و یک رجحان را می‌آورد. در واجبات وجوب را می‌آورد که محذوریت ندارد در مستحبات نمی‌تواند وجوب بیاورد اما رجحان می‌آورد، آن وقت ببینید آیه چقدر قشنگ می‌شود، آیه هم سیاق را جواب می‌دهد و هم واجبات را پوشش می‌دهد و درعین‌حال در غیر واجبات آیه اسوةٌ حسنه…

می‌شود مثالی زد اغتسل للجمعة و الجنابه شبیه آن است

یک هیئت آمده است اگر بگوییم یک هیئت است، اغتسل دارد، ظاهر اغتسل وجوب است منتهی در جنابت مقیدی و قرینه خلافی نیامده است ولی در جمعه قرینه‌ای آمده است که واجب نیست لذا می‌گوییم این اغتسل هم‌زمان وجوب و استحباب را افاده می‌کند منتهی نمی‌گوییم عین آن است چون آنجا گفته می‌شود واو عطف که آمد دو اغتسل آمده است ظاهر یک اغتسل است ولی دو اغتسل است ولی اگر بگوییم یک اغتسل است یک اغتسل هم‌زمان در وجوب و استحباب به کار رفته است با همین شیوه‌ای که اشاره شد

در **﴿تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَی﴾** گفتیم که بِرّ و تقوا اطلاق دارد واجبات و مستحبات را می‌گیرد، تعاونوا می‌گوید واجب است آنجا گفتیم تعاونوا، اطلاقش می‌گوید واجب است تا آنجایی که سازگار است در بر و تقواهایی که واجب است در بر و تقواهایی که مستحب است قرینه لبیه داریم که آنجا این وجوب نیست منتهی آنجا به این استحکام این آیه نبود اینجا دو طرف قرائن که اشاره شد بسیار مستحکم است

هم اطلاق جا افتاده است و هم وجوب، جاافتادگی وجوب سیاق آیه است و جاافتادگی اطلاق نسبت به مستحبات هم قرائن درونی آیه است هم اینکه در بعضی جاها خود ائمه این آیه را در تطبیق بعضی از مستحبات به کار برده‌اند، تأس بالنبیک الاطیب در کلام امیرالمؤمنین چیزهایی ذکر شده است که معلوم است مستحبات است منتهی آیه را حضرت آنجا خوانده‌اند یا خیر، به ذهن می‌آید این تأسی را محسوب دارد بنابراین تطبیق این آیه هم بر واجبات و هم بر مستحبات و سیاق است که نمی‌شود این آیه را از وجوب در بیاوریم، یک آب سردی است که بر آتش ریخته می‌شود

این نشان می‌دهد یک جمعی که جای دیگر با لیت و لعل و تردیدات می‌گفتیم اینجا بگوییم.

بعد از این که سابق، ده سال قبل تقریباً این عرض را داشتیم بعضی از کلمات آقایان از جمله مرحوم آقای هاشمی شاهرودی در یک جایی در تقریرات بحوث یک چیزی بعد دیدم که ایشان این را احتمال داده است.

## اشکال

اشکالی که اینجا وجود دارد این است که آن مقید، اکرم العالم، لا تکرم العالم الفاسق را کلاً از اینجا بیرون کنید اینجا می‌خواهیم فرمولی درست بکنیم که کلاً از آن بیرون نرفت، فقط از الزام بیرون رفت.

در واقع جای دیگر که یک مقیدی می‌آید و موردی را از آن مطلق بیرون می‌برد از کل آن بیرون می‌برد اینجا نمی‌گوییم از کل بیرون رفت می‌گوییم از الزام بیرون رفت، منتهی رجحان وجود دارد، این مقداری مشکل است.

1. - سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره مائده، آیه ۲ [↑](#footnote-ref-2)